متافیزیک (مجله علمی ـ پژوهشی)
دانشکده ادبیات و علوم انسانی - دانشگاه اصفهان
دورهٔ جدید، سال دوم، شماره ۷ و ۸، پاییز و زمستان ۱۳۸۹، ص ۱۰-۱

آرای سهروردی در قیاس

دکتر سید ضیاء موحد*

چکیده

شهاب‌الدین سهروردی (۵۸۷-۵٤۹ ه.ق) در کتاب مهم خود، *حکمه‌الاشراق*، ادعا می‌کند که نظریهٔ قیاسات ارسطو را با کاهش تعداد قواعد آن ساده کرده است، به گونه‌ای که با همین تعداد اندک قواعد، اعتبار تمام ضرب‌ها قابل اثبات است. این کار (ساده‌سازی نظریهٔ قیاسات ارسطو) با تحویل تمام قضایای سالب حملی و جزئی به قضایای موجب کلی و ارائهٔ دو قاعدهٔ فرازبانی، یکی برای شکل دوم و دیگری برای شکل سوم قیاس صورت گرفته است.

این مقاله به شرح بخش غیرموجه نظریهٔ قیاس سهروردی پرداخته است و ادعای او را در مورد ساده کردن نظریهٔ قیاس ارسطو بررسی می‌کند.

واژه‌های کلیدی

شهاب‌الدین سهروردی، نظریهٔ قیاس غیرموجه ارسطویی، عکس.

---

* استاد فلسفه انجمن فلسفه و حکمت ایران szia110@yahoo.com

تاریخ وصول: ۹۰/۱۰/۲۷ تاریخ پذیرش: ۹۰/۱۲/۱٦

مقدمه

قیاس توالی سه قضیه با شکل موضوع–محمولی است. دو قضیهٔ نخست "مقدمه" و قضیهٔ سوم "نتیجه" خوانده می‌شوند. هر یک از موضوع‌ها و محمول‌ها "حد" نامیده می‌شود. هر قیاس سه حد دارد. حد مشترک بین دو مقدمه، "حد وسط"، حدی که موضوع نتیجه باشد، "حد اصغر"، و حدی که محمول آن باشد، "حد اکبر" نامیده می‌شود. همچنین مقدمهٔ شامل حد اکبر، "مقدمهٔ کبری" و مقدمهٔ شامل حد اصغر "مقدمهٔ صغری" نام دارند. در متون سنتی اسلامی دربارهٔ منطق، مقدمهٔ صغری قبل از مقدمهٔ کبری می‌آید و این ترتیب عکس ترتیب قرار گرفتن مقدمه‌ها در متون سنتی اروپایی در باب منطق است.

طبقه‌بندی قیاس‌ها بر اساس جایگاه حد وسط در مقدمه‌ها صورت می‌گیرد. برای مثال اگر F و H را به ترتیب موضوع و محمول نتیجه و G را حد وسط فرض می‌کنیم. در این صورت جایگشت‌های ممکن زیر را برای این سه حد خواهیم داشت. هر ساخت (pattern) از این جایگشت‌ها، یک شکل نامیده می‌شود:

	1	2	3	4
مقدمه صغری:	F, G	F, G	G, F	G, F
مقدمه کبری:	G, H	H, G	G, H	H, G
نتیجه:	F, H	F, H	F, H	F, H

با توجه به اینکه هر مقدمه می‌تواند یکی از چهار قضیهٔ حملی، یعنی موجب کلی، سالب کلی، موجب جزئی و سالب جزئی باشد، هر شکل می‌تواند شانزده ساخت داشته باشد که همهٔ آنها معتبر نیستند. بنابراین ما به اصولی نیازمندیم که بتوانیم ساخت‌ها (ضرب ها)-ی معتبر را از ساخت‌ها (ضرب ها)-ی نامعتبر در هر شکل تمیز دهیم. برای انجام این کار چند راه متفاوت متصور است. مهم‌ترین راه که سبب می‌شود نظریهٔ قیاس *شبیه یک نظریهٔ استنتاجی به نظر برسد*، این است که با فرض چند قاعده و مفروض قرار دادن یک ضرب به‌عنوان اصل موضوع (Axiom)، اعتبار ساخت‌های دیگر، با تحویل آنها به آن ضرب نشان داده شود. این روشی است که منطقدانان مشائی در نظریهٔ قیاس به کار می‌برده‌اند.

سهروردی، با دنباله‌روی از فارابی و ابن‌سینا، شکل چهارم قیاس را به دلیل آنکه به‌طور شهودی موجه بنظر نمی‌رسد، کنار می‌گذارد. (٤، ص: ٣٤)[1]

نظریهٔ قیاس سهروردی

ادعای اصلی سهروردی این است که می‌توان تمام قضیه‌ها را به قضیه‌های موجب کلی ضروری تحویل کرد. بنابراین می‌نویسد:

«جهت نسبت محمول به موضوع یک قضیهٔ حملی یا "ضروری‌الوجود" است که «واجب» ["ضروری"] نامیده می‌شود، یا "ضروری العدم" است که «ممتنع» نامیده می‌شود و یا نه "ضروری‌الوجود" و نه "ضروری‌العدم" است که «ممکن» نام دارد.» (٤ ،ص: ٢٧)[2]

وی سپس، با قرار دادن جهت به‌عنوان بخشی از محمول و تبدیل هر قضیهٔ وجودی [جزئی] به یک قضیهٔ کلی، ادعا می‌کند که این قضیه اگر صادق باشد ضرورتاً صادق است با جهت قضیه (De dicto).

بنابراین منطق او در اساس موجه است. ولی من در این مقاله صرفاً به بخش غیرموجه منطق او می‌پردازم و ادعاهای پیچیده‌تر و بحث‌انگیزتر او را در بخش موجه، به مقالهٔ دیگری وامی‌گذارم.

شیوهٔ سهروردی در اثبات اعتبار همهٔ ضرب‌های قیاس، مبتنی بر به‌کارگیری روش‌های ذیل است:

۱-تحویل همهٔ قضیه‌های حملی سالبه به قضیه‌های موجبه، با «عدول محمول» (obversion) آنها:

براین اساس،
بعضی A، B نیست
می‌شود:
بعضی A، غیرِB (non-B) است.
و به طور مشابه
هیچ A، B نیست
می‌شود:
هر A، غیرِB (non-B) است.

۲-تحویل همهٔ قضیه‌های حملی جزئی به قضیه‌های کلی، با تعریف یک محمول جدید مانند «D» که شامل آن افرادی است که "بعضی A" در "بعضی A، B است" به آنها ارجاع می‌دهد. از این برهان که آن را «برهان افتراض» (Ecthesis) می‌نامند تعبیر دیگری هم کرده‌اند که شبیه قاعدهٔ حذف سور وجودی در استنتاج طبیعی است ولی ما تعبیر بالا را به دلایلی ترجیح می‌دهیم:
بنابراین،
بعضی A ، B است
تغییر می‌یابد به:
هر D ، B است.
و بر اساس قاعدهٔ نخست،
بعضی A ، B نیست
می‌شود:
هر D ، غیرِB است.

۳-دو قاعده، یکی برای شکل دوم و یکی برای شکل سوم، به ترتیبی که در ادامه مطرح خواهد شد.
اکنون هر سه شکل را بررسی می‌کنیم.

شکل اول

همهٔ ضرب‌های شکل اول به جز باربارا (Barbara) با اعمال روش‌های اول و دوم (عدول محمول و برهان افتراض) بر آنها، به سادگی به باربارا تحویل می‌شوند.
برای مثال، قیاس:

بعضی حیوانات ناطق هستند
هیچ ناطقی سنگ نیست
بعضی حیوانات سنگ نیستند

به قیاس زیر تحویل می‌شود:

هر D ناطق است
هر ناطق غیرِسنگ است
هر D غیرِسنگ است

که ضرب باربارا است و نتیجهٔ آن را می‌توان به سادگی به صورت زیر بازنویسی کرد:

بعضی حیوانات سنگ نیستند.

دو ضرب دیگر این شکل را نیز می‌توان به همین روش به باربارا تحویل کرد.
اکنون سایر شکل‌ها را بررسی می‌کنیم.

شکل دوم

بر مبنای متون سنتی، ضرب‌های معتبر شکل دوم، یکی از چهار قالب (Form) ذیل را دارند:

۱- هر F ، G است
هیچ H ، G نیست
هیچ F ، H نیست

۲- هیچ H ، G نیست
هر F ، G است
هیچ H ، F نیست

۳- بعضی F ، G است
هیچ H ، G نیست
بعضی F ، H نیست

۴- بعضی H ، G نیست
هر F ، G است
بعضی H ، F نیست

اکنون بـا اسـتفاده از قواعـد سـهروردی، صـورت‌هـای موجب کلی متناظر با هر یک از ضرب‌هـای بـالا را مـی-نویسیم:

۱- هر F ، G است
هر H ، غیرِ G است
هر F ، غیرِ H است

۲- هر H ، غیرِ G است
هر F ، G است
هر H ، غیرِ F است

۳- هر D ، G است
هر H ، غیرِ G است
هر D ، غیرِ H است

٤- هر D ، غیرِ G است
هر F ، G است
هر D ، غیرِ F است

همان‌طور که در این صورت‌بندی (Formalism) بـه-وضوح دیده می‌شود، همهٔ ضـرب‌هـا تنهـا یـک قالـب [مشابه] دارند. در هر ضرب دو موضوع متفـاوت داریـم که به یکی از آنها یک محمول اعمال شده و برای دیگری، صورت **سلبی** یا **معدولهٔ** آن محمول بـه‌کـار رفتـه اسـت. سهروردی برای اثبات اعتبار این شکل، یـک اصـل جدیـد در سطح فرازبان ارائه می‌کند (٤، ص: ٣٦)[3]:

«اگر دو قضیهٔ کلی [موجبه] (*محیطتان*) دارای موضوع-های متفاوت باشند، به گونه‌ای که اثبات محمول یکـی از آنها بر دیگـری در تمـام جنبـه‌هـا یـا در یـک جنبـه غیرممکن باشد ... آنگاه ممتنع است کـه بتـوان یکـی از موضوع‌ها را برحسب دیگری توصیف کرد؛ صرف نظر از اینکه کدام یک از آن دو موضوع به‌عنوان موضوع یـا محمول نتیجه قرار داده شده باشد».

با استفاده از این قاعده، اعتبار ضـرب‌هـای ایـن شـکل تضمین می‌شود، هرچند آنها را به باربارا تحویل نکنیم.

در سـنت ارسـطویی، قالـب مشـترک سـهروردی (Suhrawardi's Common Form) از این شکل بـه صورت زیر نوشته می‌شود:

هر F ، G است
هر H ، غیرِ G است
هیچ F ، H نیست

اما برای دسـت یـافتن بـه ایـن نتیجـه، مقدمـهٔ دوم بـه صورت زیر تغییر می‌کند:

هر G غیرِ H است.

حال، با استفاده از این عبارت و مقدمـهٔ اول، بـه نتیجـهٔ زیر می‌رسیم:

هر F غیرِ H است

این یک قیـاس باربـارا اسـت. سـهروردی از آنجـا کـه تمایلی به استفاده از قاعدهٔ عکس ندارد، قاعدهٔ خـود را به صورت زیر به کار می‌برد (۳، ص: ۳۷)[4]:

«این دو عبارت، دو قضیه‌اند که محال است بتوان آنچـه را بر موضوع یکی از آنها حمـل مـی‌شـود بـر موضـوع دیگری نیز حمل کرد و در هـر دو قضـیه‌ای کـه حمـل آنچه به موضـوع یکـی از آنهـا حمـل شـده اسـت بـه موضوع دیگری ممتنع باشد، آنگاه موضـوع‌هـای آن دو قضیه ضرورتاً متباین هستند.»

بنابراین موضـوع‌هـای ایـن دو قضـیه ضـرورتاً متبـاین هستند.

سهروردی، در ابتدای این قیاس باربارایی در فرازبان می‌نویسد: «و مخرجه من الشکل الاول» (۳، ص: ۳۹)، یعنی «و راه بیان این قاعده از طریق شکل اول این است...». او در ادامه، اثبات بالا را می‌نویسد. نکتهٔ ظریف در استدلال او این است که قاعدهٔ سهروردی، به بیان جدید، یک قاعدهٔ فرازبانی است، حال آنکه "[قاعدهٔ] عکس" مورد استفادهٔ منطقدانان سنتی، قاعده‌ای است که درستی آن در درون زبان موضوعی (Object Language) ثابت می‌شود.

در حاشیه باید اشاره کرد که ترجمهٔ جِی. والبریج (J. Walbridge) و حسین ضیایی از این بخش (۵، ص: ۲۳) از *حکمه‌الاشراق*، مانند ترجمهٔ بخش متناظر آن در شکل سوم (۵، ص: ۲۵) اشتباه به نظر می‌رسد.

شایان ذکر است که در این شکل، مانند سایر شکل‌ها، سهروردی بحث خود را به قیاسات موجه نیز تسری می‌دهد. به هر حال، همان طور که پیشتر گفتم، من این قسمت از نظریهٔ او را کنار گذاشته‌ام. به باور سهروردی و پیش از او ابن‌سینا، هر قضیه‌ای موجه است؛ خواه جهت آن به صراحت مشخص شده باشد یا نه. این موضعی است که حتی بعضی متخصصان معاصر منطق موجهات نیز اتخاذ می‌کنند. ولی هدف من در این مقاله این است که دریابم آیا ادعاهای سهروردی دربارهٔ بخش غیرموجه منطقی که ارائه کرده است؛ یعنی بخش ساده‌تر آن، پذیرفتنی و قابل دفاع هست یا نه. این موضوع زمینه را برای بررسی ادعای بلندپروازانه‌تر او آماده می‌کند.

شکل سوم

آرای سهروردی دربارهٔ شکل سوم جالب‌تر است. او با دو قضیهٔ شخصیه [۵] آغاز می‌کند:

زید انسان است

زید حیوان است

حال می‌گوید که از این دو قضیه می‌توانیم به نتایج زیر دست یابیم:

بعضی انسان‌ها حیوان هستند

و بعضی حیوان‌ها انسان هستند

سپس اضافه می‌کند که اگر ما به جای نام یک شخص خاص، واژه‌ای با یک معنای عام، مانند «انسان» داشته باشیم، می‌توانیم مقدمه‌هایمان را (البته صرفاً در برخی موارد) به قضایای زیر تعمیم دهیم:

هر انسان حیوان است

هر انسان ناطق است

سهروردی اینجا نیز، مشابه مورد شکل دوم، اصل فرازبانی دیگری را معرفی می‌کند[۶]:

«اگر چیز خاصی [در اینجا «انسان»] با دو محمول وصف شود، آنگاه فردی [در اینجا «حیوان»] از این دو محمول، ضرورتاً با محمول دیگر [در اینجا «ناطق»] نیز وصف می‌شود.» (۳، صص ۳۸-۳۷)

سپس نتیجه می‌گیرد:

بعضی حیوان‌ها ناطق هستند.

بخش ظریف بحث او در مورد این شکل هنگامی است که یکی از مقدمه‌ها یک مقدمهٔ حملی جزئی باشد:

هر انسان حیوان است

بعضی انسان‌ها نویسنده هستند

سهروردی در ادامه می‌گوید، چون «بعضی انسان‌ها» مشمول «هر انسان» می‌شود، کافی است چیزی را انتخاب کنیم که توسط هر دو محمول توصیف شود.

خوانندهٔ آشنا با قواعد استنتاج طبیعی، درمی‌یابد که سهروردی به طور ضمنی از قواعدی مانند قاعدهٔ حذف وجودی (Existential Elimination Rule)، قواعد معرفی (Introduction Rules)، و نیز قاعدهٔ حذف کلی (Elimination Rule Universal) استفاده می‌کند. همچنین نزد او، تهی نبودن (-non emptiness) حدود موضوع (subject terms) برای تمام ضرب‌ها یک پیش‌فرض است. برای درک بهتر مطلب، می‌توان ساخت کلی (General Pattern) استدلال او را در منطق محمولات جدید، به صورت استدلال زیر صورت‌بندی کرد:

$(x)(Fx \rightarrow Gx)$
$(x)(Fx \rightarrow Hx)$
$\underline{(\exists x)Fx}$
$(\exists x)(Gx \& Hx)$

سهروردی در پایان بحث دربارهٔ شکل سوم قیاس، یک بار دیگر استفاده از قاعدهٔ خود را برای نشان دادن ساخت مشترک این شکل، با صورت باربارا بیان می‌کند و این را «بیان آن از راه شکل اول» می‌نامد (۳، ص: ۳۹)[۷]:

«این دو عبارت دو قضیه‌اند که در آنها یک چیز خاص با دو محمول وصف می‌شود. در هر دو قضیه‌ای که در آنها یک چیز خاص با دو محمول وصف شود، آنگاه بعضی از موصوفات یکی از محمول‌ها با محمول دیگر هم وصف می‌شود.

بنابراین این دو عبارت نیز همین گونه‌اند.»

اینجا نیز سهروردی از یک قاعدهٔ فرازبانی برای اثبات اعتبار این ضرب‌ها استفاده می‌کند.

البته هر اصل موضوع، قانون، یا اصل هر علمی را می-توان برای یک مورد خاص استفاده کرد و یا آن را بر آن مورد خاص اعمال کرد تا به صورت باربارا صورت‌بندی شود. به این استدلال نگاه کنید:

خط راست L از دو نقطهٔ a و b می‌گذرد

خط راستی که از دو نقطه می‌گذرد نزدیک‌ترین فاصله بین آن دو نقطه است

بنابراین، خط L کوتاه‌ترین فاصله بین نقاط a و b است

سهروردی همچنین استفاده از هر قاعده را به صورت وضع مقدم (Modus Ponens) هم صورت‌بندی می‌کند.

بحث سهروردی دربارهٔ شکل سوم قیاس، نکات تازهٔ دیگری را نیز در بر دارد. بنابراین آن را دقیق‌تر بررسی می‌کنیم:

به طور سنتی، شکل سوم قیاس شش ضرب [معتبر]، به قرار زیر دارد (به تبع متون اسلامی دربارهٔ منطق، باز هم من مقدمهٔ صغری را قبل از مقدمهٔ کبری می‌نویسم و از نمادنویسی جدید استفاده می‌کنم):

1- $(x)(Gx \rightarrow Fx)$
$\underline{(x)(Gx \rightarrow Hx)}$
$(\exists x)(Fx \& Hx)$

2- $(x)(Gx \rightarrow Fx)$
$\underline{(x)(Gx \rightarrow \neg Hx)}$
$(\exists x)(Fx \& \neg Hx)$

3- $(\exists x)(Gx \& Hx)$
$\underline{(x)(Gx \rightarrow Fx)}$
$(\exists x)(Hx \& Fx)$

4- $(\exists x)(Gx \& Hx)$
$\underline{(x)(Gx \rightarrow \neg Fx)}$
$(\exists x)(Hx \& \neg Fx)$

5- $(x)(Gx \rightarrow Fx)$
$\underline{(\exists x)(Gx \& Hx)}$
$(\exists x)(Fx \& Hx)$

6- $(x)(Gx \rightarrow Fx)$
$\underline{(\exists x)(Gx \& \neg Hx)}$
$(\exists x)(Fx \& \neg Hx)$

در اینجا در ضرب دوم، با قرار دادن نقیض به‌عنوان بخشی از 'H' در مقدمهٔ دوم (عدول محمول) این ضرب به ضرب اول همین شکل تحویل می‌شود و پس از آن نتیجه با استفاده از دومین قاعدهٔ فرازبانی سهروردی به دست می‌آید. در مورد چهار ضرب دیگر

هم کافی است یکی از آنها بررسی شود. ضرب ششم را در نظر می‌گیریم:
با برهان افتراض و عدول محمول، مقدمهٔ دوم به صورت زیر تحویل می‌شود:

(x)(Dx→non-Hx)

با فرض این که چیزهایی که '∃x' در مقدمهٔ دوم به آنها اشاره دارد مشمول '(x)' در مقدمهٔ اول هستند، خواهیم داشت:

(x)(Dx→Gx)

از این مقدمه و مقدمهٔ اول، به مقدمه‌های زیر دست می‌یابیم:

(x)(Dx→ Fx)

(x)(Dx→ non-Hx)

و باز هم با اعمال همان قاعده [قاعدهٔ فرازبانی دوم] خواهیم داشت:

(∃x)(Fx & non-Hx)

و باز هم می‌توان نتیجهٔ اخیر را با استفاده از برهان افتراض به صورت یک قضیهٔ موجب کلی نوشت.

دو ضرب دیگر

به باور منطقدانان سنتی، از دو قضیهٔ سالبه و دو قضیهٔ جزئی نمی‌توان قیاس معتبری به دست آورد. اما سهروردی نظر متفاوتی دارد. ببینیم چگونه:

فرض کنیم:

هیچ A ، B نیست

هیچ A ، C نیست

سهروردی با عدول محمول به مقدمه‌های زیر می‌رسد:

هر A ، غیرِB است

هر A ، غیرِC است

و با اعمال قاعدهٔ وی به:

هر غیرِB ، غیرِC است

البته این یک ساخت معتبر است، ولی آنچه سهروردی از آن غفلت می‌کند این است که به این شیوه، حدهای اصغر و اکبر مقدمه‌ها تغییر می‌کند. این مورد نمی‌تواند مثال نقضی برای قاعدهٔ عمومی سنتی مذکور باشد. در آن قاعده، حدهای اصغر و اکبر باقی می‌مانند و باید بدون تغییر باقی بمانند، ولی در این نمونه حدهای A و B به غیرِA و غیرِB تغییر یافته‌اند.

قیاس با مقدمه‌های جزئی

یکی از قواعد (شرایط) عمومی قیاس معتبر این است که نباید بیش از یک مقدمهٔ جزئی داشته باشد. سهروردی در این باره می‌نویسد (۳، ص: ۳۸)[۸]:

«اگر بعضی چیزها با یکی از دو محمول و یا با هر دو آنها وصف و سپس مشخص شود، و کلی گردد، آنگاه مورد آن همان خواهد بود [مشابه قالب مشترک شکل سوم].»

به نظر می‌رسد سهروردی می‌گوید، می‌توان از دو قضیهٔ جزئی، مانند:

بعضی G ، F هستند

بعضی G ، H هستند

به قضیهٔ زیر دست یافت:

بعضی F ، H هستند

مشروط بر اینکه چیزی را بتوان **مشخص** کرد که هر دو [ویژگی] F و H را داشته باشد.

ولی این «چیزی» چه باید باشد؟ آیا شخصی مانند زید در اولین مثال سهروردی است؟ یا اینکه بر مبنای برهان افتراض، آن چیز، محمولی است مانند D، شامل آن افرادی که «بعضی G» در دو مقدمهٔ یادشده، به آنها اشاره دارد؟ در مورد دو مقدمهٔ زیر چطور؟

بعضی اعداد زوج هستند

بعضی اعداد فرد هستند

تردیدی نیست که روش مواجههٔ سهروردی با این ساخت قیاس به‌عنوان قیاس معتبر یک اشتباه منطقی است. در واقع شهرزوری در شرح بر *حکمه الاشراق*

برای این قسمت توضیحی نمی‌دهد و در بخش قبل از این ساخت، عدم اعتبار این قیاس را با دو مثال اثبات می‌کند (۲، ص:۱۱۱). ولی به نظر می‌رسد قطب‌الدین شیرازی، دیگر شارح معروف این کتاب، اعتبار این ساخت را پذیرفته باشد. وی مقدمه‌های زیر را به‌عنوان مثال، بدون دادن نتیجه‌ای یا شرحی بر آن، ارائه می‌کند (۱، ص: ۲۱٤)[۹]:

بعضی انسان‌ها در واقع نویسنده هستند

بعضی انسان‌ها در واقع خندان هستند

به نظر می‌رسد، شارح با افزودن "در واقع" (Actually) به هر قضیه سعی دارد اطمینان دهد که در واقع بعضی نویسنده‌ها و بعضی خندان‌ها وجود دارند و در نتیجه بعضی نویسنده‌های خندان وجود دارند. البته آن طور که سهروردی می‌گوید، اگر بتوان در چنین ساختی، فردی را پیدا کرد که به وسیلهٔ هر دو محمول F و H توصیف شده باشد، می‌توان نتیجه گرفت که «بعضی F، G هستند». با این همه، با این نوع مصداق‌گزینی فرامنطقی (Extra Logical Specification)، می‌توان مثال‌های صادقی برای هر قیاس نامعتبری پیدا کرد. در واقع، این یکی از راه‌هایی است که منطقدانان سنتی ما از جمله سهروردی استفاده می‌کنند تا عدم اعتبار بعضی قیاس‌ها را اثبات کنند.

بحث

در این بخش به مقایسهٔ آراء و نظرات منطقدانان سنتی و سهروردی دربارهٔ قیاسات می‌پردازیم. منطقدانان سنتی، به تبعیت از ارسطو، ضرب‌های شکل اول را بدیهی (Self-Evident) فرض می‌کنند و برای اثبات اعتبار ضرب‌های شکل‌های دوم و سوم، آنها را با [قاعدهٔ] عکس، برهان افتراض و برهان خلف به ضرب‌های شکل اول و غالباً باربارا، تحویل می‌کنند.

سهروردی ابتدا مقدمه‌های هر قیاس را با استفاده از عدول محمول و برهان افتراض، به قضیه‌های حملی موجب کلی تحویل می‌کند. به‌علاوه او باربارا را به‌عنوان قیاسی بدیهی‌الانتاج می‌پذیرد. در خصوص اشکال قیاس:

۱- تمام ضرب‌های شکل اول به جز باربارا به باربارا تحویل می‌یابند و اعتبار آنها به واسطهٔ [بداهتِ] باربارا تضمین می‌شود.

۲- تمام مقدمه‌های ضرب‌های شکل دوم، در نمادنویسی جدید ساخت مشترک زیر را به خود می‌گیرند:

$$(x)(Fx \rightarrow Gx)$$
$$(x)(Hx \rightarrow \text{non-}Gx)$$

آنگاه او قاعدهٔ جدیدی را در سطح فرازبان به کار می‌بندد تا به نتیجهٔ زیر برسد:

$$(\exists x)(Fx \ \& \ \text{non-}Hx)$$

در منطق محمولات جدید، کافی است به مقدمه‌ها غیر تهی بودن 'F' (یا 'H') اضافه شود:

$$(\exists x)Fx \ (\text{or } (\exists x)Hx)$$

این کار، درستی و صحت قاعدهٔ سهروردی را نشان می‌دهد. البته پیش‌فرض سهروردی غیرتهی بودن حدهای موضوع، حتی برای قضیه‌های سالبهٔ حملی است.

سهروردی در پایان بحث خود دربارهٔ این شکل، به‌کارگیری قاعده‌اش را برای ساخت مشترک این شکل، همان طور که در بالا گفتم، به شکل باربارا صورت‌بندی می‌کند. البته همان طور که توضیح دادم، این کار، تحویل این ساخت مشترک به باربارا نیست.

۳- قالب مشترک سهروردی برای ضرب‌های شکل سوم چنین است:

$$(x)(Gx \rightarrow Fx)$$
$$(x)(Gx \rightarrow Hx)$$

اینجا نیز سهروردی قاعدهٔ دیگری را معرفی می‌کند، تا نتیجه بگیرد که:

$(\exists x)(Fx \& Hx)$

باز هم، اگر قضیهٔ وجودی زیر:

$(\exists x)Gx$

به مقدمه‌ها اضافه شود، درستی این قاعده می‌تواند تأیید شود.

همان طور که قبلاً اشاره کردم، برهان سهروردی در اثبات این قیاس، شباهت بسیاری به قواعد سور(Quantifier Rules) روش استنتاج طبیعی جدید دارد.

اصلاح و بهبود روش سهروردی

با توجه به آنچه در انتهای [مبحث] شکل دوم گفتم، واضح به نظر می‌رسد که با اعمال قاعدهٔ عکس مستوی به ساخت مشترک (Single Pattern) شکل دوم و ساخت مشترک شکل سوم، هر ساختی به باربارا تحویل پیدا می‌کند. بنابراین نه تنها به دو قاعدهٔ جدید سهروردی نیاز نداریم، بلکه [به این ترتیب] نظریه ساده‌تر نیز می‌شود. تحویل تمام ضرب‌ها به باربارا به این روش یک‌دست‌تر و باصرفه‌تر است. محل سؤال است که چرا سهروردی این رویکرد ساده را در نظریهٔ قیاس انتخاب نکرده است. در مقاله‌ای دیگر در باب قاعدهٔ عکس به این مطلب خواهم پرداخت .

نتیجه

با توجه به شرح و بررسی ارائه شده از آراء و نظرات سهروردی در نظریهٔ قیاس، به نظر می‌رسد که:

۱- رویکرد سهروردی به نظریهٔ قیاس و روش او برای اثبات اعتبار ضرب‌ها به‌طور صوری صحیح است.

۲- با توجه به شواهد مکتوبی که در دسترس است، تمام مواد و مطالبی (از جمله قواعد فرازبانی) را که سهروردی برای شکل دادن به نظریهٔ خود به کار برده، بر ابن‌سینا معلوم بوده است، ولی این مواد و مطالب در نوشته‌های ابن‌سینا و پیروانش اینجا و آنجا پراکنده است. سهروردی آنها را جمع‌آوری و با ترکیب این مواد پراکنده نظریه‌ای را تنظیم و ارائه کرده‌است. (← القیاس، قسمت دوم، فصل چهارم)

۳- تقریر سهروردی از قیاس را می‌توان به جای افزودن دو قاعدهٔ جدید به نظریهٔ سنتی قیاس، با استفاده از عکس مستوی بهبود بخشید.

شایان ذکر است که سهروردی دو قاعدهٔ خود را «قواعد اشراقی» می‌نامد.

از پروفسور ویلفرید هاجز (Wilfrid Hodges) به جهت نکات سازنده‌ای که دربارهٔ این مقاله ارائه کردند تشکر می‌کنم. همچنین از همکارانم، دکتر حسین معصومی همدانی، دکتر محمود یوسف ثانی و دکتر سید. ن. موسویان برای خواندن پیش‌نویس اولیهٔ این مقاله و ارائهٔ پیشنهادهای ارزشمند سپاسگزارم.

پی‌نوشت‌ها

۱- و اذا کان الحدّ المتکرر، اعنی الاوسط، موضوع المقدمهٔ الاولی و محمول الثانیه، فهو السیاق البعید الذی لا یتفطّن لقیاسیته من نفسه، فحذف.

۲- الحملیّه نسبه محمولها إلی موضوعها إمّا ضروریّالوجود و یسمّی «الواجب»، أو ضروریّ العدم و یسمّی «الممتنع» أو غیر ضروریّ الوجود و العدم و هو «الممکن».

۳- و هی انّه اذا کانت قضّیتان محیطتان مختلَفتا الموضوع یستحیل اثبات محمول احداهما علی الأخری من جمیع الوجوه أو من وجه واحد... فیمتنع اذن ان یوصف أحدهما بالآخر أیّهما جُعل موضوعاً فی النتیجه، وأیّهما حُمل هیهنا.

۴- و مخرجه من السیاق الاوّل انّ هذَین القولَین قضّیتان استحال علی موضوع احداهما ما أمکن علی موضوع الأُخری. و کلّ قضّیتین استحال علی موضوع احداهما ما أمکن علی موضوع الأُخری، فموضوعاهما بالضرورهٔ

متباینـان؛ ینـتج انّ هـذَین القـولَین قضّـیتان موضـوعاهما بالضرورة متباینان.

۵- سهروردی در *حکمه‌الاشراق* این قضیه را قضیه شاخصه می‌نامد (٤،ص: ٢٤).

۶- و اذا وجدنا شیئا واحدا معیّنا و وصف بمحمولین، علمنا ان شیئا مـن احـد المحمـولین موصـوف بـالمحمول الآخـر ضروره

۷- و مخرجه من الشکل الأول هو ان هذین القولین قضیتان فیهما شیء ما وصف بکلی المحمولین؛ و کل قضیتین فیهما شیء ما وصف بکلی المحمولین، فـبعض موصـوفات احـد المحمولین یوصف بالآخر

۸- اذا کان بعض من شـیء موصـوفا باحـد المحمـولین او کلیهما و عیّن فجعل مستغرقا، فکان هذا حاله.

۹- بعض الإنسان کاتب بالفعل، و بعـض الإنسـان ضـاحک بالفعل

منابع

۱.ابن سینا، حسـین، (١٩٦٤)، الشـفاء، القیـاس؛ قـاهره: دارالکاتب‌العربی.

۲.قطب‌الـدین شـیرازی، محمـد بـن مسـعود، (۱۳۸۸)، شرح حکمه‌الاشـراق، تصـحیح سـید محمـد موسـوی، تهران: انتشارات حکمت.

۳. شهرزوری، شمس‌الدین محمد، (۱۳۷۲)، شـرح حکمـه-الاشـراق، تصـحیح حسـین ضـیایی تربتـی؛ تهـران: موسسـه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

4- Suhrawardī. Le Livre de la Sagess Orientale: Kitab Hikmat al-Ishrāq, Translated by Henri Corbin, Paris, Verdier, 1986.

5-Suhrawardī. The Philosophy of Illumination, Translated by John Walbridge and Hossein Ziai, Brigham Young University Press, Provo Utah, 1999.

سپاسگزاری

از سرکار خانم صـدیقه قیـومی کـه در تـدوین روایـت فارسی این مقاله همکاری داشته‌اند کمال تشکر را دارم.